

دارابگرد از گذشته تا پایان عصر ساسانیان

دکتر محمد کریم یوسف جمالی

دانشیار گروه تاریخ

دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد

بتول سلیمی

دانشجوی کارشناسی ارشد

دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد

چکیده

شهرستان داراب که در زمان‌های گذشته «دارابگرد» یا «دارابگرد» نامیده شده است، از کهن‌ترین شهرهای ایران و جهان محسوب می‌گردد. سابقه تمدن در ناحیه دارابگرد بر مبنای اکتشافات باستان‌شناسی، به هزاره‌های ششم و پنجم قبل از میلاد، مقارن با عصر سفال نخودی و همزمان با تمدن‌های سیالک دوکاشان و تپه شهداد کرمان می‌رسد. بنای شهر قدیم دارابگرد بر مبنای تاریخ اساطیری ایران به داراب‌شاه هشتمین پادشاه سلسله کیانی ایران که در ادبیات پهلوی و اسلامی از او به نام داریوش بزرگ یاد شده، نسبت داده‌اند. این شهر در عصر هخامنشی بزرگترین ناحیه آبادان شرق پارس بوده است. در دوران اشکانی دارای حکومت نیمه مستقل بوده که امرای آن از شاهان پارس اطاعت می‌کردند. دارابگرد در اوایل سده سوم میلادی به عنوان مقر و اولین پایتخت سرسلسله ساسانیان اهمیت ویژه‌ای کسب نمود. پس از آن در تمام دوران ساسانیان این شهر مورد توجه این خاندان بوده و حکومت آن پیوسته در اختیار شاهزادگان و درباریان ساسانی قرار داشته است. ضرابخانه بزرگ شهر دارابگرد تا چند قرن پس از سقوط ساسانیان فعالیت داشته است. شهر دارابگرد در سال ۲۳ هجری بر اثر تهاجم سپاهیان اسلام به کنترل سرداران عرب درآمد. واژگان کلیدی: دارابگرد، شهرستان داراب، فارس، تاریخ‌های محلی ایران.

مطالعه و بررسی تاریخ های محلی مناطق مختلف ایران، به دلیل نقش و جایگاه آنها در سیر حوادث و رخداد های تاریخ این سرزمین، از اهمیت ویژه ای برخوردار است. طبعاً بدون مطالعه و بررسی دقیق آنها نمی توان به شناخت کاملی از تاریخ این سرزمین دست یافت.

یکی از مناطق مهم استان فارس که در سیر تحولات تاریخی این استان در دوران باستان نقش مهمی ایفا نموده است، شهرستان داراب می باشد. این شهر در زمانهای گذشته به نام «دارابگرد» یا «دارابگرد» بزرگترین و مهمترین ناحیه شرقی فارس محسوب می شده است. این ولایت شامل مناطق وسیعی از شرق فارس بوده و شهرهای بزرگی مانند: فسا، جهرم همچنین شهرهای نی ریز، استهبان و بخش هایی مانند: فورگ، تارم، نوبندگان، خسویه، خیر و ایج و... را در بر می گرفته است.

قدمت تاریخی ناحیه دارابگرد بر مبنای آثار و شواهد موجود به اوایل عصر هخامنشیان بازمی گردد. ایجاد شهر قدیم دارابگرد اقتباسی از یادگانهای مدور آشوری بوده است. بر اساس تاریخ اساطیری ایران بنای آن را به داراب شاه پسر بهمن پسر اسفندیار، هشتمین پادشاه کیانی ایران نسبت داده اند. مورخین ایرانی و اسلامی داراب شاه را نام دیگر داریوش هخامنشی دانسته اند. اما در اینکه کدام داریوش شاه بوده است، بین مورخین اختلاف نظر وجود دارد. با بررسی صفات و ویژگی های داریوش بزرگ و انطباق آن با احوال داراب شاه می توان نتیجه گرفت که بنای شهر قدیم دارابگرد متعلق به داریوش بزرگ سومین پادشاه هخامنشی باشد.

اهمیت شهر دارابگرد در عصر ساسانیان با انتخاب این شهر توسط بابک شاه برای اقامت اردشیر بابکان سرسلسله این خاندان بیشتر شده است. این شهر در طول دوران ساسانیان مورد توجه دربار ساسانی بوده و در این شهر ضرابخانه بزرگی نیز دایر بوده که تا چند قرن پس از سقوط ساسانیان همچنان فعال بوده است. هر چند که به دلیل فقدان اسناد و آثار مکتوب، بخش های زیادی از تاریخ و تمدن شهر کهن دارابگرد در پرده ای از ابهام قرار دارد، اما با توجه به آثار و شواهد تاریخی موجود، از جمله بنای شهر قدیم دارابگرد و بناها و آثار دوره ساسانیان در این شهر و نیز اشاره مورخین صدر اسلام به اوضاع این شهر در عصر ساسانیان، به ویژه حوادث فتح این شهر توسط سپاهیان اسلام، می توان تصویری کلی از این شهر در دوران باستان ارائه داد.

در این پژوهش سعی شده است با توجه به اسناد، مدارک و آثار موجود، به مطالعه و بررسی اوضاع داراب از ابتدا تا پایان دوره ساسانی پرداخته شود.

وجه تسمیه داراب

نام داراب در کتابهای فرهنگ لغت درردیف اسامی خاص آمده است و به معنای «پرورنده آب» جایگاه آب فراوان، رب النوع آب و... تعریف شده است.^۱ نویسندگان فرهنگهای لغت معتقدند این ناحیه را به این دلیل «داراب» گفته اند که دارای چشمه سارهای فراوان و رودخانه های بسیار بوده است.

اهل تاریخ اعتقاد دارند نام منطقه در ابتدا «دارابگرد» بوده که معرب آن «دارابگرد» است^۲ و سبب نامگذاری آن به دارابگرد این بوده است که این ولایت توسط «دارای اکبر» (داراب پسر بهمن پسر اسفندیار) یکی از پادشاهان سلسله کیانی ایران که در فرهنگ پهلوی و اسلامی از او به نام داریوش بزرگ یاد شده، بنا گردیده است. در مورد پسوند «گرد» مورخین و صاحب نظران عقاید متفاوتی ابراز کرده اند گروهی معتقدند لفظ «گرد» یا «جرد» به معنای شهر است و دارابگرد یعنی شهر داراب.^۳ عده ای اعتقاد دارند که چون داراب شاه این شهر را به صورت مدور ساخت آن را دارابگرد خوانده اند و فردوسی این موضوع را در بیت زیبایی از شاهنامه به نظم درآورده است:

چو دیوار شهر اندر آورد گرد ورا نام کردند دارابگرد^۴

و برخی نیز برآنند که (گرد) تصحیف (کرد) به معنای (ساخته) است. یعنی ساخته داراب (شهری که داراب آن را ساخته) و بیشتر احتمال می رود که این گونه باشد.

برخی نیز معتقدند نام این شهر در آغاز «دارابکرت» بوده به معنای کار و عمل داراب شاه و به تدریج «کرت» تبدیل به «کرد» شده و سپس به اشتباه دارابگرد خوانده شده است. مرحوم ملک الشعراء بهار اعتقاد داشته نام این شهر در اصل «دارا آباد کرد» بوده یعنی منطقه ای که توسط دارا آبادان شده و این لفظ مخفف گردیده و تبدیل به دارابکرد و دارابگرد شده است.^۵ گیرشمن شهر دارابگرد را از تأسیسات عهد اشکانی دانسته و معتقد است بنای این شهر به تقلید از پادگان

شهرهای نظامی آشوریان به صورت مدور ساخته شده است تا از تهاجم دشمنان مصون بماند.^۶ مشکور معتقد است دارابگرد شرقی ترین ولایت از پنج ولایت فارس است و کرسی آن در دوره خلفا دارابگرد بوده است.^۷

داراب در دوران ماقبل تاریخ

بر مبنای مطالعات باستان شناسی دشت داراب و حومه آن یکی از زیستگاههای انسانی در دوران ماقبل تاریخ بوده است. آثار تمدنهای کهن متعلق به هزاره های ششم و پنجم قبل از میلاد (عصر سفال نخودی و مقارن با تمدنهای سیلک دوکاشان، شهداد کرمان، باکون تخت جمشید تپه حصار دامغان و شهر سوخته سیستان) در حاشیه دشت داراب کشف شده است.^۸ در جنوب و غرب شهر داراب اثر چند تپه و تل مهم ماقبل تاریخ وجود دارند که تاکنون مورد حفاری و اکتشاف قرار نگرفته است. همچنین در حاشیه شمالی دشت داراب آثار مناطق مسکونی متعلق به دوران ماقبل تاریخی در نزدیکی چشمه آب وجود دارد که سفالهای فراوان پیرامون آن حاکی از وجود یک مجموعه مسکونی بزرگ یا احتمالاً امیرنشینی در روی صخره ها بوده است. این آثار در نزد اهالی به نام «شاه نشین» شهرت یافته است. نکته قابل توجه اینکه همه آثار ماقبل تاریخی در حاشیه دشت داراب واقع گردیده است. این احتمال را می توان مطرح کرد که آثار سکونت گاههای موجود در میان دشت به مرور زمان بر اثر بروز حوادث طبیعی به ویژه سیلاب ها و طغیان های موسمی از میان رفته یا در زیر گل و لای مدفون گشته اند.

در جنوب و غرب شهر داراب آثار تپه و تل هایی از ماقبل تاریخ وجود دارند، که تاکنون به طور کامل مورد اکتشاف و حفاری قرار نگرفته است. یکی از تپه ها که به نام «تل ریگی» در اداره باستان شناسی سابق به ثبت رسیده، در بیست و پنج کیلومتری جنوب شهر داراب و در مجاورت روستای قدیمی خسویه قرار گرفته است.^۹ قدمت این منطقه به هزاره پنجم قبل از میلاد می رسد.

تل ریگی دارابگرد

بر اساس شواهد موجود در این مکان، یک منطقه بزرگ مسکونی قرار داشته است که احتمالاً بر اثر حوادث طبیعی مانند سیل از میان رفته است (این منطقه هم اکنون نیز از مناطق سیل خیز داراب می باشد و پیوسته در معرض سیل قرار دارد) وجود خرده سفالهای فراوان که عمدتاً رنگین هستند نشان دهنده جامعه ای با مدنیته پیشرفته در این منطقه بوده است. پیرامون تپه آثار دیوار و شالوده ساختمانهای قدیمی زیادی دیده می شود، که متعلق به دوران بعدی می باشد و در آنها گل، آهک و سنگ به کار رفته است. هم اکنون در مجاورت این تپه روستائی به همین نام «تل ریگی» قرار دارد که تابع دهستان خسویه می باشد. نام تل ریگی در نقشه تپه های ماقبل تاریخی ایران ثبت گردیده است.^{۱۱}

تل سیاه و تل اسکو در روستای مادوان داراب

در ناحیه غربی شهر داراب آثار دو تپه ی بزرگ ماقبل تاریخی به نام «تل سیاه» و «تل اسکو» وجود دارد. این تپه ها در مجاورت روستای تاریخی مادوان داراب قرار گرفته اند. تل سیاه مادوان در فهرست تپه های ماقبل تاریخی ایران به ثبت رسیده است.^{۱۱} نام هر دو تل در نقشه تپه های ماقبل تاریخی مربوط به هزاره های سوم و دوم قبل از میلاد ثبت گردیده است. پیرامون تل سیاه، آثار دیوار و شالوده بنا دیده می شود که همانند سایر بناهای ماقبل تاریخی از گل و سنگ و آهک ساخته شده است. موقعیت ناحیه از نظر آب و هوائی بسیار مساعد بوده است. منطقه تل سیاه در میان دشت وسیع و حاصلخیز مادوان (در ناحیه داراب) قرار گرفته و در نزدیکی آن چشمه سارهای زیادی جریان دارد. در چند کیلومتری این تل آثار یک آتشکده قدیمی نیز دیده می شود. تل ماقبل تاریخی «اسکو» یا «اسکان» در شرق روستای مادوان قرار دارد که از نظر وسعت از «تل سیاه» بسیار بزرگتر می باشد. روی تل و پیرامون آن آثار دیوار و بقایای شالوده ساختمان دیده می شود. مقادیر زیادی خرده سفال رنگین و ساده با خطوط هندسی مختلف در منطقه یافت می شود. بیشتر این سفالها دارای خطوط تزئینی هستند. در نزدیکی این تپه باستانی ته ستون

سنگی یافت شده است. همچنین تعدادی سنگ عظیم آسیاب از دل خاک بیرون آمده که نشان دهنده آبادانی منطقه در دوران گذشته بوده است.

تل اسکو نیز مانند تل سیاه در میان دشت وسیع و حاصلخیز مادوان قرار دارد و در نزدیکی آن چند چشمه و از جمله یک چشمه آبگرم وجود دارد. قابل ذکر است که عملیات حفاری و خاکبرداری از این تل های تاریخی تاکنون صورت نگرفته است. به دلیل عدم حفاظت کافی قسمتهایی از آنها زیر کشت زارعین منطقه قرار گرفته و آسیبهایی جدی دیده است.

از دیگر تپه های ماقبل تاریخ منطقه داراب می توان از تل «اسب کشته» در ناحیه بیزدان^{۱۲} در نزدیکی شهر قدیم دارابگرد و «تل کرسیا» در پانزده کیلومتری غرب داراب^{۱۳} و در مجاورت آتشکده مشهور به آذرجوی، «تل سیاه» فورگ در یکصد کیلومتری شرق داراب نام برد که در پیرامون آنها آثار خرده سفالهای دوران ماقبل تاریخ دیده می شود. در اکتشافات باستان شناسی شهر قدیم دارابگرد نیز تعدادی خرده سفال ماقبل تاریخ یافت شده است.

جغرافیای طبیعی شهرستان داراب

شهرستان داراب در جنوب ایران و جنوب شرقی استان فارس در موقعیت جغرافیائی ۵۴، ۵۵ درجه و ۳۲ دقیقه طول شرقی و ۲۷، ۲۸ درجه و ۵۳ دقیقه عرض شمالی قرار گرفته است. این شهرستان از شمال به شهرستانهای نی ریز و استهبان از غرب به شهرستان فسا، از جنوب به شهرستانهای لار و زرین دشت و از شرق به استان هرمزگان محدود می گردد.

وسعت شهرستان داراب ۶۵۴۱ کیلومتر مربع است که معادل ۵/۲۷ درصد مساحت کل استان فارس می باشد. ارتفاع این شهرستان از سطح دریا ۱۱۸۸ متر است.^{۱۴}

از نظر موقعیت جغرافیای طبیعی شهرستان داراب در انتهای گسترده‌گی رشته کوههای زاگرس جنوبی در داخل فلات ایران قرار گرفته است. این رشته کوهها در جهت شمال غربی به جنوب شرقی از ناحیه داراب عبور نموده، سپس به کوههای سیرجان و مکران می پیوندند. مهمترین ارتفاعات این رشته کوهها عبارتند از:

- ۱- رشته کوه تودج که از تنگ کرم فسا شروع شده و پس از عبور از شمال داراب و ارتفاعات فورگ به کوههای سیرجان منتهی می گردد. بلندترین قله این رشته کوهها به نام «برفدان» با ۳۱۵۰ متر ارتفاع در شمال شرقی داراب قرار گرفته است.^{۱۵}
- ۲- کوه «بیزدان» از جنوب غربی داراب شروع شده پس از عبور از جنوب فورگ به کوههای سیرجان ختم می گردد.
- ۳- کوه داراب که در شمال این شهر قرار گرفته است.

تقسیمات آب و هوایی داراب

به اعتقاد جغرافیادانان شهرستان داراب در ناحیه آب و هوایی گرم و نیمه خشک ایران واقع گردیده است. این شهرستان از نظر طبیعی به دو بخش کوهستانی و دشت تقسیم می گردد. به همین جهت دارای دو نوع آب و هوای متفاوت است:

- ۱- بخش کوهستانی که در قسمت شمال و شمال شرقی داراب قرار دارد،^{۱۶} دارای آب و هوای معتدل کوهستانی است. بیشتر قسمت‌های این ناحیه پوشیده از جنگلهای طبیعی و باغ‌های دیم است. چشمه سارها و درختان مناطق سردسیری و معتدل مانند گردو، انجیر، بادام، انگور، گل سرخ و... در این ناحیه دیده می شود.^{۱۷} بارش متوسط سالیانه برف و باران در این منطقه کوهستانی بیش از ۴۵۰ میلیمتر است مساحت این ناحیه اندکی بیشتر از ۲۰٪ مساحت کل شهرستان می باشد.
 - ۲- نواحی جنوبی، غربی، مرکزی و شرقی داراب عمدتاً در دشتهای وسیع و هموار و کوهپایه‌ها واقع شده اند که دارای آب و هوای نسبتاً گرم و خشک می باشد. برودت هوای این ناحیه به ندرت به زیر صفر می رسد.^{۱۸} قسمت اعظم این بخش را دشتهای وسیعی مانند: فسارود، هشیوار و فورگ تشکیل می دهند که عموماً دارای زمینهای حاصلخیز و مساعد برای کشت انواع محصولات نواحی گرمسیری و معتدل می باشد.
- کشت گندم، جو، پنبه، ذرت، چغندر، انواع صیفی جات و درختان نواحی گرمسیری مانند: خرما و درختان مناطق معتدل مانند: پرتقال، لیمو، نارنج، دارابی و... در این ناحیه رواج دارد. شهرستان داراب از جهت تولید محصولاتی مانند گندم، پنبه^{۱۹} و مرکبات در کشور از موقعیت ممتازی برخوردار است.

موقعیت سیاسی اجتماعی شهرستان داراب^{۲۰}

شهرستان داراب بر اساس آخرین تقسیمات کشوری شامل دو ناحیه شهری داراب و جنت شهر و سه بخش رستاق، فرگ و مرکزی، دوازده دهستان، یکصد و پنجاه و هفت ده، پانصدویست و پنج آبادی و منطقه مسکونی می باشد. جمعیت شهرستان داراب بر اساس آخرین برآوردها ۱۷۶۰۰۰ نفر می باشد.

این شهرستان دارای سه مرکز آموزش عالی شامل دانشگاه آزاد اسلامی با ۳۰۰۰ نفر دانشجو دانشگاه پیام نور با ۲۴۷۵ نفر دانشجو و دانشکده کشاورزی و منابع طبیعی با ۴۰۰ نفر دانشجو می باشد.

تعداد مراکز آموزشی شهرستان داراب سیصد و هشتاد و نه واحد است که شامل دوازده کودکستان و پیش دبستانی، دویست و ده دبستان، نود و پنج مدرسه راهنمایی، شصت و نه دبیرستان و هنرستان، دو مرکز فنی و حرفه ای و یک آموزشکده فنی پسرانه به نام حکیم عباس دارابی می باشد.

داراب در داستانهای ملی ایران

در اساطیر و داستانهای ملی ایران، بنای شهر «داراب گرد» به داراب شاه پسر بهمن پسر اسفندیار هشتمین پادشاه سلسله کیانی ایران نسبت داده شده است. بیشتر مورخین و نویسندگان متقدم ایرانی - اسلامی مانند: یعقوبی، دینوری، طبری، جیهانی، مسعودی، حمزه اصفهانی، فردوسی، بلعمی، استخری، ابن مسکویه، ثعالبی، ابن بلخی، یاقوت حموی، فقیه همدانی، ابن اثیر، حمدالله مستوفی، میرخواندو... در آثار و نوشته های خود بر مبنای اساطیر و داستانهای ملی ایران، بنای شهر دارابگرد را از اقدامات داراب شاه پسر بهمن دانسته اند. برخی نیز مانند ابن حوقل بنای شهر دارابگرد را به دارا پسر داراب شاه نسبت داده اند.^{۲۱} همچنین مطهر بن طاهر مقدسی معتقد است داراب گرد توسط بهمن پسر اسفندیار ساخته شده است.^{۲۲} در این میان داستان ایجاد شهر دارابگرد در کلام شیوا و فصیح حکیم فرزانه طوس جذابیت خاصی دارد و سرآمد سایرین است. بر مبنای اساطیر ایران باستان، بهمن ششمین پادشاه کیانی ایران همای دختر

خود را، به ازدواج خویش در آورد. هنگام مرگ بهمن همای حامله بود و بهمن سلطنت را به او سپرد.

سپر دم بدو تاج و تخت بلند همان لشکر و گنج و بخت بلند...^{۲۳}

و مقرر کرد فرزند وی ولیعهد ایران گردد و پس از او بر تخت سلطنت بنشیند.
اگر دختر آید از او گر پسر ورا باشد این تاج و تخت و کمر^{۲۴}

همای به طمع سلطنت تولد فرزندش را پنهان داشته، وی را در صندوقی گذاشت با مقداری طلا و جواهرات به رود فرات انداخت. صندوق را زن و مرد گازی از آب گرفتند، کودک یافته در آب را به فرزندی پذیرفته، وی را داراب نامگذاری کردند.

سوم روز داراب کردند نام زن گازر او را چو فرزند خویش
کز آب روان یافتندش کنام پیرورد چون پاک دل بند خویش^{۲۵}

داراب در خانواده گازر بزرگ شد و جوانی تنومند و دلاور گردید.
بکشتی شدی با همالان به کوی نبودی کسی را تن و زور او^{۲۶}

داراب پس از چندی آگاه شد که مرد گازر پدرش نیست و چون به جستجوی اصل و نسب خویش پرداخت دریافت که پدرش از نامداران ایران زمین بوده است. پس سوار بر اسب شاهوار شده به نزد رشنواد سپهسالار ایران رفت و با نشان دادن دلیری و شجاعت خویش توجه همای پادشاه ایران را به خود جلب کرد.

بر او آفرین کرد و چندی ستود بر آن آفرین مهربانی فرود^{۲۷}

چون همای در حال داراب کنکاش کرد، دریافت که او فرزندش می باشد.

مر او را گرفتش به آغوش تنگ ببوسید و بستر رویش به چنگ^{۲۸}

همای ضمن ابراز پوزش و ندامت از گذشته و کناره گیری از سلطنت تاج و تخت را به

پسرش سپرد.

دو چشمش زدیدار او خیره ماند	بیاورد و بر تخت زرین نشاند
همای آمد و تاج زرین به دست	چو داراب بر تخت زرین نشست
جهان را به دیهیم او مزده داد ^{۲۹}	بیوسید و بر تارک او نهاد

همای به همه بزرگان لشکری و کشوری دستور داد از داراب اطاعت نمایند.

همه سوی داراب دارید گوش	سپردن به فرمان او رای و هوش ^{۳۰}
-------------------------	---

داراب چون بر تخت سلطنت ایران نشست با مردم به عدالت رفتار کرد و در آبادانی ایران

زمین کوشش نمود. از جمله دیوان برید و راههای چاچاری بنیان نهاد^{۳۱} و بناهای بسیار ساخت.

زمانه به داد من آباد باد	دل زیردستان ما شاد باد ^{۳۲}
--------------------------	--------------------------------------

داراب شاه در ایالت پارس شهری ساخت که به نام او داراب گرد نامیدند.

چنان بد که روزی ز بهر گله	بیامد که اسبان ببیند یله
ز پستی برآمد به کوهی رسید	یکی بیکران ژرف دریا بدید
چو بگشاد داننده زآن آب بند	یکی شهر فرمود بس سودمند
چو دیوار شهر اندر آورد گرد	ورا نام کردند داراب گرد
یکی آنش افروخت از تیغ کوه	پرسیتیدن آذر آمد گـروه
زهر پیشه ای کارگر خواستند	همه شهر از ایشان بیاراستند ^{۳۳}

داراب مدت دوازده سال پادشاهی کرد و پس از او پسرش دارا بر تخت سلطنت ایران

نشست.^{۳۴}

دارابگرد در زمان هخامنشیان

ورود اقوم آریایی به سرزمین پارس و استقرار آنها در نواحی مختلف این ایالت که پس از کوچ احتمالاً اجباری آنها از نواحی غرب و شمال غربی ایران صورت گرفت، تقریباً در سده هشتم قبل از میلاد پایان پذیرفت. این اقوام که از قبایل و تیره های متعددی تشکیل شده بودند. در مناطق مختلف فارس خصوصاً صفحات شمال شرقی و مرکزی آن اسکان یافتند.^{۳۵} موقعیت مناسب جغرافیائی منطقه از جهت آب و هوا، کشت و زرع، مراتع و دشتهای وسیع و سرسبز برای مهاجرین تازه وارد که بعداً تحت عنوان «اقوام پارس» نقش مهمی در سرنوشت سیاسی - اجتماعی سرزمین ایران ایفا کردند زمینه مساعدی جهت اقامت دائم آنها در این ایالت فراهم آورده بود. این اقوام پس از غلبه بر بومیان منطقه به تدریج در جهت برقراری سلطه سیاسی خویش در این ایالت و تشکیل حکومت تلاش نمودند.

از اوایل سده هفتم ق.م قبایل و طوایف پارس تحت رهبری شخصی به نام هکهامنش (هخامنش ۶۷۵-۷۰۰ ق.م) متحد شدند و حکومت کوچکی را به وجود آوردند که بعداً مرکزیت آن به شهر پارسه گرد محل استقرار طوایف پاسارگادی که مقتدرترین طوایف آریائی سرزمین پارس بودند منتقل گردید. در مورد نحوه حکومت هخامنش و اقدامات وی اطلاعات دقیقی در دست نیست ظاهراً وی پس از آنکه روسای طوایف قبیله پاسارگاد را تحت نفوذ خویش در آورد، حکومت کوچکی را تشکیل داد که در برابر قدرتهای بزرگ آن زمان مانند: آشور، بابل و عیلام، قدرت عرض اندام نداشته و اجباراً تبعیت آنها را پذیرفته است.^{۳۶} لذا وی به منطقه پارسواش اکتفا کرده و به تدریج بنیان یک حکومت بزرگ را پی ریزی نمود. پس از هخامنش فرزندش «چش پیش» (۶۴۰-۶۷۵ ق.م) به قدرت رسید. وی قبایل و طوایف آریایی مستقر در سرزمین پارس را تحت فرمان خود در آورد و حکومت بزرگتری را ایجاد کرد. «چش پیش» از ضعف مادها که در این زمان تحت تسلط سکاها قرار داشتند و انحطاط امپراطوری عیلام استفاده کرد و مناطق اطراف از جمله ایالت انشان را به تصرف خویش در آورد. اما حکومت وی هنوز در حدی نبود که بتواند وارد منازعات بزرگ منطقه گردد. به همین جهت وی از شرکت در اتحادیه ها یا نبرد با قدرتهای بزرگ مانند: ماد، بابل، آشور خودداری نمود.^{۳۷}

با مرگ چش پش حکومت وی بین دو فرزندش «کورش اول» و «آریامنه» تقسیم شد. قلمرو کورش اول مشتمل بر نواحی غرب فارس تا سرزمین انشان بوده و قلمرو آریامنه مناطق شرقی ایالت فارس تا سرحد شمالی ایالت را در بر می گرفته است. این تقسیم تا عصر کورش کیبر بنیانگذار سلسله هخامنشی پا بر جا بوده است. در لوح زرینی که از آریا منه بدست آمده، وی خود و سرزمینهای تحت نفوذ خویش را چنین توصیف کرده است:

«...آریامنا شاه گوید: این کشور فارس را من دارم دارای اسبان خوب و مردان نیک است اهورمزدا آنرا

به من عطا فرموده است از مرحمت اهورمزدا من شاه این کشورم...»^{۳۸}

مفاد این کتیبه نشان دهنده مقام و موقعیت آریامنه در سرزمین فارس بوده است. طبعاً وی نمی توانسته بدون اینکه مناطق بسیار و پادشاهان امرای محلی را تحت نفوذ داشته باشد، خود را شاه بزرگ و شاه شاهان بخواند. توجه به مناطق تحت نفوذ آریامنه نشان می دهد در منطقه شرقی فارس ولایت دارابگرد مهمترین ناحیه آبادان منطقه بوده است. وجود دشتهای وسیع و حاصلخیزی چون هشیوار (که شهر دارابگرد در میان آن قرار داشته) شاهپجان، فسارود و مراتع بزرگ پیرامون شهر و آب فراوان محیط مساعدی برای اسکان جمعیت کشت و زرع و پرورش انواع حیوانات خصوصاً اسب که بسیار مورد علاقه پارسیان بوده است فراهم آورده بود. بر این اساس به نظر می رسد منطقه دارابگرد و نواحی وابسته مانند: فورگ، مادوان، خسویه، فسا، خفر و... در این دوره محل استقرار برخی طوایف فارس بوده است.

پس از آریامنه پسرش آرشام در فارس به قدرت رسید. قلمرو وی همان منطقه تحت نفوذ آریامنه بوده است. از آرشام نیز کتیبه ای بجا مانده که وی نیز خود را همانند پدر شاه بزرگ و شاه شاهان نامیده است.^{۳۹} بعد از آرشام فرزندش ویشتاسب به قدرت رسید.^{۴۰} اما از آنجا که عصر وی مقارن با قدرت گرفتن کورش دوم در انشان و آغاز تشکیل امپراطوری کورش بزرگ گردید به همین دلیل وی نتوانست همانند پدران حکومت نماید.

دارابگرد در زمان کورش بزرگ

پس از پایان حکومت کورش اول در بخش غربی فارس، پسرش کمبوجیه به قدرت رسید. دوران حکومت کمبوجیه اول مقارن با عصر اقتدار و عظمت امپراطوری ماد بود. کمبوجیه برای

تحکیم حکومت خود، که در تابعیت مادها قرار داشت با دختر آستیاگ آخرین پادشاه ماد ازدواج کرد. ثمره این پیوند فرزندی بود به نام کوروش که بعدها بنیانگذار بزرگترین امپراطوری جهان آن روز گردید. با مرگ کمبوجیه اول در سال ۵۵۸ ق.م کوروش به قدرت رسید. اما وی بر خلاف پدر مدت زیادی در اطاعت مادها نماند و برای تحکیم قدرت خویش با دولت بابل رابطه برقرار کرد. آستیاگ کوروش را به دربار ماد احضار کرد، اما کوروش که قصد داشت پارس ها را از یوغ انقیاد مادها خارج سازد از فرمان شاه ماد سرپیچی و راه عصیان و مخالفت رادر پیش گرفت. سرانجام بین کوروش و آستیاگ جنگ آغاز شد که در نتیجه کوروش با کمک پارسها و سایر اقوام موفق شد آستیاگ را شکست داده و در سال ۵۵۰ ق.م فاتحانه وارد اکباتان پایتخت مادها گردید.^{۴۱}

به این ترتیب کوروش به حدود یکصد و پنجاه سال تسلط مادها بر غرب ایران پایان داد. وی پس از این پیروزی بزرگ خود را شاه سرزمین ماد اعلام کرد. آستیاگ و برخی از سران و بزرگان ماد به اسارت پارس ها در آمدند و عده بسیاری نیز بر مقامات قبلی خود ابقا شدند. کوروش در اساس ساختار سیاسی اجتماعی جامعه ماد آسیبی وارد نکرد، تنها عده ای از پارسیان را جهت همکاری و نظارت بر آنها به سرزمین ماد منتقل کرد. نکته ای که در این بحث مورد نظر است اقدام پارسها در به اسارت گرفتن برخی از بزرگان و سپاهیان ماد است که توسط مورخینی چون هرودوت نیز تأیید شده است. وی در نقل وقایع سقوط آستیاگ می نویسد: آستیاگ پس از شنیدن خبر خیانتهای وزیرش هارپاگه می گوید:

«.. هارپاگه مادیان را به اسیری داده است...»^{۴۲}

بر این اساس اسرای ماد باید به نقطه ای در سرزمین پارس منتقل می شدند که هم دارای امنیت کافی باشد و هم با سرزمین ماد فاصله مناسب داشته باشد. در غرب شهر دارابگرد در دامنه رشته کوههای منشعب از سلسله کوههای زاگرس منطقه ای به نام «مادوان»^{۴۳} وجود دارد که در نزدیکی آن تل های باستانی بسیاری قرار دارند و از قدیمی ترین مناطق فارس محسوب می شوند. با توجه به اینکه نامگذاری شهرها و مناطق در ایران قدیم بر اساس وجه تسمیه مشخص صورت گرفته است و لفظ مادوان ترکیبی از کلمه «ماد» + پسوند «وان» می باشد و پسوند «وان» یا «بان» در زبان پارسی جدید و قدیم به معنی نگهداری «نگهدارنده» می باشد (آثروان، نگهبان دربان، مرزبان و...) بنابراین این منطقه می توانسته محل نگهداری اسرای مادی باشد. اشاره ثعالبی

به این نکته که در ولایت دارابگرد اسرای یونانی نگهداری می شده اند^{۴۴} نیز احتمالاً در ارتباط با سابقه منطقه در چنین مواردی می باشد. بدیهی است اکتشافات باستان شناسی در این منطقه (مادوان) که دارای تپه ها و تل های باستانی زیادی هست می تواند سبب روشن شدن تاریخ این منطقه گردد. اخیراً در نزدیکی روستای مادوان در کنار یک تل باستانی تعدادی زیر ستون به سبک زیر ستونهای تخت جمشید بدست آمده است که احتمالاً حاکی از وجود یک کاخ در این ناحیه بوده است. با توجه به اینکه سبک ساخت این زیر ستونها نسبت به زیر ستونهای کاخ تخت جمشید از معماری پیشرفته ای برخوردار نبوده و فاقد حجاری و ظرافت زیر ستونهای کاخ های هخامنشیان است این احتمال وجود دارد که این اثر متعلق به قبل از عصر داریوش و پیش از زمان ساخت کاخ های تخت جمشید و حتی پاسارگاد بوده باشد.

دارابگرد در زمان داریوش بزرگ

بر مبنای تاریخ اساطیری ایران، بنای شهر مدور دارابگرد به داراب پسر بهمن، شاه کیانی ایران نسبت داده شده است. نام «داراب» در ادبیات پهلوی و همچنین فرهنگ و ادبیات اسلامی مترادف با نام «داریوش» و مشخصاً «داریوش بزرگ» می باشد. خصوصیات که مورخین متقدم درباره داراب پسر بهمن ذکر کرده اند عموماً منطبق بر ویژگیهای مشهور داریوش کبیر است. از جمله طبری نوشته است:

«..داراب عمارت و ابنیه بسیار ساخت...»^{۴۵}

ابن اثیر نیز نوشته است:

«..داراب پادشاهی کریم الطبع و عدل گستر بود...»^{۴۶}

ابن بلخی می نویسد:

«..داراب شاه در کشور نظم و ترتیب بوجود آورد دیوان برید را او ابتدا بنیاد نهاد و به همه ممالک اصحاب اخبارگماشت و جز مردم دانا و عاقل نگماشت...»^{۴۷}

حمزه اصفهانی معتقد است:

«.. داراب نخستین پادشاهی بوده است که راههای چاپاری بنیاد نهاد و بیشتر پادشاهان به او خراج می فرستادند...»^{۴۸}

خواندمیرمی نویسد:

«... داریاب پادشاهی بلند همت و صاحب قدرت بود و اکثر ممالک عالم را تسخیر نمود...»^{۴۹}

این اوصاف عموماً مربوط به خصوصیات و اقدامات داریوش بزرگ است.

براین اساس می توان این نظر را مطرح نمود که بنای شهر مدور داریابگرد در ولایت داریابگرد توسط داریوش کبیر صورت گرفته است. این مسئله با توجه به اینکه داریوش به ساختن عمارات و ابنیه و مناطق مسکونی اهتمام ورزیده و در آبادان ساختن ایران تلاش نموده است، می تواند درست باشد. توجه به این نکته ضروری است که ساختن شهر داریابگرد توسط داریوش بزرگ با آبادان بودن ولایت بزرگ داریابگرد در شرق فارس در دوران قبل منافاتی ندارد. ظاهراً بعد از احداث شهر مدور داریابگرد به علت موقعیت خاصی که داشته است، به عنوان مرکز ولایت داریابگرد برگزیده شده است. مورخین مانند حمزه اصفهانی قدمت ولایت داریابگرد را بیش از شهر مدور داریابگرد می دانند. حمزه اصفهانی می نویسد:

«...گشتاسب جد دوم داریاب در ولایت داریابگرد شهری سه سو ساخت و آن را آرام و شناسپان نام

نهاد و همان شهر فسات...»^{۵۰}

از اوضاع سیاسی - اجتماعی این شهر در عصر داریوش و قبل از آن مانند بسیاری از نواحی دیگر ایران به طور مشخص اطلاعاتی در دست نیست. نخستین سند مکتوبی که در آن به نام برخی از شهرها و ولایات فارس در عصر هخامنشیان اشاره نموده است کتیبه داریوش بزرگ در بیستون می باشد که در آن داریوش به نام برخی از شهرهای فارس اشاره نموده است.

از جمله مناطقی که نام آنها در کتیبه ذکر شده است می توان از کوگنکا Kuganaka تروا Tarava یوتی یا Yatiya رخا Raka پرگ Parga هووادی کی Uvadaicaka پی شی یا اوودا نام برد.^{۵۱} اکثر مناطق فوق در دوران بعد از هخامنشیان یا از میان رفته اند و یا نامشان تغییر یافته است، به همین دلیل نمی توان موقعیت جغرافیائی بسیاری از مناطق فوق را دقیقاً تعیین نمود. تنها منطقه ای که می توان نام آن را با ناحیه ای در داریاب فعلی تطبیق داد «پرگ» است که هم اکنون یکی از نواحی قدیمی شهرستان داریاب می باشد و معرب آن فرج است، که امروز به نام فرگ معروف می باشد.^{۵۲}

دارابگرد در زمان سلوکیان

دوران شکوه و عظمت سرزمین پارس، خاستگاه سلسله مقتدر و امپراطوری بزرگ ایران عصر هخامنشی پس از طی یک دوره فرمانروائی بر بخش بزرگی از جهان آن روز، با حمله سپاهیان اسکندر مقدونی در سال ۳۳۰ ق.م به پایان رسید.^{۵۳} این ایالت در عصر جانشینان اسکندر و سلسله اشکانی در مدت زمانی بیش از پنج قرن شهرت جهانی خود و اثر بخشی بر سرنوشت کشور پهناور ایران را از دست می داد.

طی این سالها ویرانه های کاخ پارسه، پایتخت آئینی و معظم ترین امپراطوری جهان که روزگاری در اوج شکوه و عظمت صحنه نمایش قدرت زمامداران هخامنشی در برابر نمایندگان ملل مختلف جهان بود، به عنوان سمبل و یادگار آن دوران شکوهمند در سکوتی سنگین و در آرزوی تجدید شوکت و عظمت خود نظاره گر تاریخ این سرزمین کهن بود. اما بزودی در همسایگی ویرانه های کاخ پرسپولیس پایتخت نوینی به نام «استخر» بنیان گذاری شد^{۵۴} و چندی بعد خاستگاه سلسله مقتدری گردید که شانه به شانه نخستین امپراطوری بزرگ سرزمین ایران می سائید.

با پیروزی اسکندر مقدونی و سقوط امپراطوری هخامنشی وقفه های نسبتاً طولانی در شکل گیری یک نظام سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مبتنی بر اجزاء و عناصر تمدن پارسی بوجود آمد. تلاشها و کوشش های اسکندر و جانشینان او در جایگزینی فرهنگ و تمدن هلنی در نخستین سالهای تهاجم به ایران با ناکامی روبرو گردید. رویای ایجاد امپراطوری بزرگ هلنی خیلی زود نقش بر آب شد. بخش های وسیعی از شرق و جنوب ایران و خصوصاً نواحی غیر شهری از همان ابتدا از فرهنگ و تمدن یونانی بر کنار ماند. در این میان ایالت پارس بسان جزیره ای به دور از تأثیر فرهنگ و تمدن هلنی در حفظ آداب و رسوم و فرهنگ اصیل و کهن خود موفق تر بود.^{۵۵}

این ناحیه از زمان سقوط امپراطوری هخامنشی تا پانصد سال بعد، مرکز حکومت شاهان و سلسله های محلی بوده که هر چند به طور کلی تابع شاهان سلوکی و پارتی بوده اند اما از نظر داخلی مستقل و حافظ هویت ملی و ساختار سیاسی اجتماعی سرزمین پارس بوده اند و به نام خود و بر اساس مبانی اعتقادی خویش سکه ضرب نمودند. بدین لحاظ ایالت پارس در تمام طول

این دوران هیچ گاه به طور کامل تحت تسلط و حاکمیت حکومت های مرکزی سلوکیان و اشکانیان قرار نگرفت.

در دوره جانشینان اسکندر که از ۳۳۰ تا ۲۵۰ ق.م به طول انجامید، در سرزمین پارس دو تن از پادشاهان اولین طبقه از شاهان پارس در عهد ملوک الطوائف حکومت کرده اند. کریستن سن نام این دو پادشاه را «بگه واته» و «هوبرزه» ذکر کرده است.^{۵۶} این پادشاهان خود را «فره ترکه» نامیده اند که به معنای رئیس و بزرگ است.^{۵۷}

سکه های بدست آمده از فره ترکه ها نشان دهنده اعتقاد آنها به کیش مهرپرستی می باشد. از اوضاع شهر دارابگرد در عصر سلوکی به دلیل فقدان اسناد و مدارک تاکنون اطلاع درستی بدست نیامده است. همین قدر معلوم است که این شهر نیز مانند سایر نواحی فارس در معرض تهاجم سپاهیان اسکندر قرار گرفت. خط سیر لشکرکشی اسکندر به شرق نشان می دهد که وی در بازگشت از لشکرکشی به هندوستان از طریق راهی که از دارابگرد به استخر و پاسارگاد می رفته به پاسارگاد باز گشته است.^{۵۸} طبعاً در جریان این لشکرکشی ها آسیب هایی به مناطق آبادان وارد شده است. در عصر جانشینان اسکندر نیز شهر دارابگرد تحت تسلط حکومت شاهان پارس قرار داشته و امرای این شهر از شاهان سرزمین پارس اطاعت می کرده اند.

دارابگرد در زمان اشکانیان

با سقوط حکومت جانشینان اسکندر که مدت زمانی بیش از پنجاه سال تحت عنوان سلوکیان تسلطی بی بنیان و ناپایدار بر بخشهایی از سرزمین ایران داشته اند، بار دیگر اقوامی آریایی سلسله دیگری از نژاد آریا، به نام قوم پارت که در نواحی شمال شرقی ایران اقامت داشتند، قدرت را بدست گرفتند و حکومتی بنیان نهادند به نام اشکانیان که بیش از چهارصد و هفتاد سال بر سرزمین ایران حکومت نمودند.^{۵۹} از تاریخ ایالت پارس و شهر دارابگرد در طی دوران طولانی حکومت اشکانیان که مورخین به آن حکومت ملوک الطوائف اطلاق نموده اند، اطلاع زیادی موجود نیست. در اسناد و منابع عصر اشکانی اشاره ای به وضع سیاسی اجتماعی آن نشده است. تنها منبع اطلاعاتی مورخین درباره اوضاع این ایالت، کشف تعدادی سکه متعلق به شاهان محلی پارس می باشد که بر مبنای آن، مورخین چنین استنباط کرده اند که در این دوران حکومت های

نیمه مستقلی در این ایالت روی کار بوده و از نظر امور داخلی خود مختار بوده اند و امتیازی که بر سایر حکومت‌های خود مختار داشتند این بوده است که می توانستند به نام خود اقدام به ضرب سکه نمایند.^{۶۰}

کریستن سن دوره سلطنت شاهان پارس را پیش از ساسانیان به چهار طبقه تقسیم کرده است. طبقه نخست که زمان سلوکیان تا یکصد و پنجاه سال پیش از میلاد حکومت کرده اند دارای چهار پادشاه بوده است که دو تن از آنها در عهد سلوکیان سلطنت نموده اند (نام آنها قبلاً ذکر شده است) نام دو تن از پادشاهان طبقه نخست که ظاهراً به علت ثبات اوضاع در اوایل روی کار آمدن اشکانیان از آنها اطاعت نمی کرده اند عبارت بوده است از: «ارته خستره» و «اثوتوفره داته». طبقه دوم، این پادشاهان که در اطاعت شاهان اشکانی بوده اند عبارت بودند از:

۱- داویه وئوشه ۲- دائوتوفره داته دوم، پادشاهان این طبقه در قرن دوم ق.م حکومت کرده اند.

طبقه سوم، دارای سه پادشاه بوده است. تأثیر نفوذ اشکانی در سکه های این پادشاهان از این دوره دیده شده است. طول دوران حکومت پادشاهان طبقه دوم و سوم پارس حدود یکصد و پنجاه سال بوده است:

۱- درایه وئوشه دوم ۲- هوخستره ۳- ارته خستره دوم

طبقه چهارم که نام سه تن از پادشاهان آن بدست آمده، مقارن با میلاد مسیح تا اوایل قرن سوم میلادی حکومت کرده اند. تأثیر نفوذ اشکانیان در سکه ها و تاج های شاهان این طبقه بسیار زیاد است.^{۶۱}

۱- نه موپت ۲- مینوچیترا ۳- ارته خستر سوم^{۶۲}

پروفسور کریستن سن معتقد است که پادشاهان پارس از سده دوم میلادی به جای فره ترکه خود را شاه (ملکا) خوانده اند.^{۶۳} از روی سکه های شاهان پارس و همچنین اسامی آنها مشخص می شود آنها تلاش داشته اند حافظ فرهنگ و سنن اجدادی خویش باشند. این شاهان به تقلید از پادشاهان هخامنشی اسامی داریوش و اردشیر بر خود نهاده اند و بر پشت سکه های خود نقش آتش و معبد رسم کرده اند.

بجز موارد فوق اطلاع دیگری از تاریخ فارس تا اواخر سده دوم میلادی در دست نیست. از اوضاع شهر درا‌بگرد در عصر اشکانیان نیز بجز نیم قرن آخر حکومت این سلسله هیچ گونه آگاهی بدست نیامده است. ظاهراً این شهر تحت تسلط سلسله ای بنام بازرنگی بوده که از عصر اشکانیان در بخش هائی از فارس (عمدتاً بخش شرقی و مرکزی آن) حکومت داشته اند.

از آنجا که نام شهر درا‌بگرد در اسناد و مدارک مکتوب پیش از عصر ساسانی مستقیماً اشاره نشده است یا حداقل تاکنون سندی در این مورد بدست نیامده است، عده ای از پژوهشگران و مورخین مانند دکتر گیرشمن معتقدند است که شهر درا‌بگرد از مؤسسات عهد اشکانی محسوب می باشد. گیرشمن می نویسد: «...به نظر می رسد پارتیان بانیان بزرگ شهر ها باشند...»^{۶۴} وی شهر درا‌بگرد را تنها شهری می داند که توسط اشکانیان در داخل ایران بنا شده است و طرح مدور آن را ناشی از وجود اغتشاشات داخلی، عدم ثبات سیاست خارجی و همچنین عدم امنیت دائمی که در ایران عهد اشکانی حکمفرما بوده می داند. چنانچه عقیده گیرشمن درباره اغتشاشات و ناامنی اوضاع ایران در عصر اشکانی را بپذیریم، اشکانیان باید این طرح را درباره شهرهای دیگری که از درا‌بگرد مهمتر بوده اند نیز بکار می بردند. طبعاً شهر های بزرگتر و مهمتری در قلمرو اشکانیان وجود داشته است.

توجه به این نکته نیز می تواند در نظریه گیرشمن تردید ایجاد کند که شهر درا‌بگرد برخلاف تیسفون^{۶۵} و هتره^{۶۶} که تحت نفوذ کامل پارتها بوده در منطقه ای قرار داشته که اشکانیان تسلط کاملی بر آن نداشتند. همان گونه که گفته شد، ایالت پارس توسط شاهان محلی که در امور داخلی خود مستقل بوده اند، اداره می شده است. همچنین نفوذ هنر معماری اشکانیان باید در مناطق دیگر این ایالت نیز دیده شود (تاکنون آثار و بقایای هنر معماری اشکانیان در درا‌بگرد یا مناطق دیگر فارس مشاهده نشده است) از سوی دیگر گیرشمن طرح مدور درا‌بگرد را اقتباسی از اصول شهرسازی قدیم آسیای غربی می داند که در اردو گاههای نظامی آشوری متداول بوده است.^{۶۷} به نظر می رسد این اقتباس و تقلید باید توسط هخامنشیان صورت گرفته باشد تا پارتها، زیرا فاصله زمانی هخامنشیان به آشوری ها و حیات سیاسی اجتماعی کشورهای آسیای غربی مانند بابل بسیار نزدیکتر بوده تا پارتها، به علاوه هخامنشیان از هنر و ابتکار ملل دیگر مانند مادها که بر تمدن آشور

غلبه یافته بودند در ساخت ابنیه و شهرهای خود استفاده کرده اند. بنابراین این نظریه به واقعیت نزدیکتر است که شهر دارابگرد متعلق به دورانی قبل از اشکانیان باشد.

سلسله بازرنگیان

از پادشاهان سلسله بازرنگی اطلاعات زیادی از جهت زمان حکومت آنها، ترتیب و توالی پادشاهان آنها و حد و مرز حکومت آنان موجود نیست. همین قدر معلوم است ایشان شهریارانی بوده اند که در عصر اشکانیان بر بخشهایی از سرزمین پارس حکومت کرده اند و پیرو آئین زردشتی بوده اند.^{۶۸} از پادشاهان سلسله بازرنگی نامهایی مانند: «بگه کرت»، «بگه ورزه ارتخشتره»، «تیرداد داریاو»، «منوش چیتره»، «کواته» و «گوچپهر» باقی مانده است.

به اعتقاد پروفیسور کریستن سن «ظاهراً هر شهری که تا اندازه قابل اعتنا بوده پادشاه کوچکی داشته است...»^{۶۹} از جمله این شهرها، دارابگرد در شرق پارس بوده که از نام پادشاهان این شهر در این دوران آگاهی درستی بدست نیامده است. تنها، نام آخرین پادشاه این شهر در عصر اشکانی که شخصی به نام «پیری» بوده^{۷۰} مشخص شده است. «پیری» که به نظر می رسد نام حقیقی او پیروز بوده از گوچپهر اطاعت می کرده است. در اوایل سده سوم میلادی گوچپهر موفق شده شهر استخر که پایتخت پادشاهان باستانی پارس محسوب می شد را به تصرف خویش درآورد و به این ترتیب تقریباً بر سرتاسر ایالت پارس تسلط یافت.^{۷۱}

مطیع نگه داشتن ایالت پارس از اواخر سده دوم میلادی برای خاندان اشکانی بسیار مشکل بوده است. ولاش چهارم در سال ۱۹۶ م. به زحمت موفق شد شورش بسیار خطرناکی را که در پارس رخ داده بود فرو نشاند.^{۷۲} اما از اوایل سده سوم میلادی با وقوع شورشهای دیگری در این ایالت، اشکانیان تسلط خود را به طور کامل بر ایالت پارس از دست دادند. به این ترتیب زمینه سقوط آنها و روی کار آمدن سلسله جدیدی از سرزمین پارس فراهم گردید.

دارابگرد در زمان ساسانیان

با سقوط سلسله بازرنگی در ایالت پارس حکومت این ناحیه در اختیار خاندان ساسان (هیربذ معبد ایزد آناهیتا در استخر) قرار گرفت. ساسان که مردی از دودمان نجبای پارس بود در

اواسط سده دوم میلادی درشهر استخر ریاست معبد آنا هیتا را بر عهده داشت کسب این مقام توسط ساسان خاندان وی را موقعیت ممتازی قرار داده بود. زیرا این مقام بالاترین مقام مذهبی سرزمین پارس محسوب می شد شخص ساسان با استفاده از این موقعیت با خاندان با زرنگی وصلت می نماید و دختری به نام «دینگ»^{۷۳} که طبری و مورخین اسلامی نام وی را «رام بهشت» نوشته اند^{۷۴} از این خاندان به ازدواج خویش درآورد. حاصل این ازدواج پسری به نام «پاپک» بود که پس از ساسان جانشین او گردید.^{۷۵}

مقارن با این زمان جزهر (گوچهر) آخرین پادشاه بازرنگی که استخر را در کنترل خود داشت، با استفاده از ضعف اشکانیان و اختلافاتی که بین اردوان پنجم و برادرش ولش بر سر کسب قدرت پیدا شده بود، بر اقتدار خود در منطقه افزود. پاپک نیز موقعیت را مغتنم شمرد به تحکیم روابط خویش و خاندان با زرنگی پرداخت. ظاهراً وی نیز با دختری از این خاندان ازدواج نموده است^{۷۶} که حاصل آن دو پسر به نامهای شاهپور و اردشیر بود. پاپک علاوه بر مقام هیربذی معبد آناهیتای استخر، حکومت شهر کوچک «خیر» در ولایت درا‌بگرد را نیز بر عهده داشت.^{۷۷} اردشیر فرزند کوچکتر پاپک در ناحیه استخر پارس در دهکده ای به نام «تیرده» به دنیا آمد^{۷۸} و تا سن هفت سالگی نزد پدر خود به سر برد.^{۷۹} در این زمان پاپک به واسطه قربتی که با گوچیهر داشت وی را نزد پادشاه با زرنگی برد، تا با واسطه او برای تربیت به حاکم درا‌بگرد سپرده شود. گوچیهر با درخواست پاپک موافقت نمود و اردشیر نزد حاکم درا‌بگرد، با فنون و هنرهای مختلف آشنا شد. پس از مرگ وی، در حالی که جوانی نارس بود به دلیل شجاعت و دلاوری فوق العاده اش به مقام ارگبذی و سپس پادشاهی درا‌بگرد رسید. کسب این مقام توسط اردشیر در واقع پایه اقتدار او و سبب دست یافتن بر تاج و تخت کیانی گردید. به قول مرحوم پیرنیا ترقی خاندان ساسان از این زمان شروع شد.^{۸۰}

حکومت ارگبذ اردشیر در درا‌بگرد

همان گونه که گفته شد کسب مقام ارگبذی درا‌بگرد توسط اردشیر در واقع پایه اقتدار و کسب حکومت توسط خاندان ساسان گردید. این مقام پس از استقرار پادشاهی اردشیر بابکان به عالی ترین مقام نظامی عصر ساسانی تبدیل گردید و منحصرأً به خاندان شاهی اختصاص یافت. این

شغل در دوران هخامنشی نیز وجود داشته است. به نظر می‌رسد در آن دوره این مقام همپراز یا در مرتبه بعد از خشایارشا یعنی نگهبان مملکت بوده است.^{۸۱} مناطق شهری عصر هخامنشی و ساسانی عموماً دارای قلعه و ارگ نظامی بوده که مسئولیت آن به اندازه مسئولیت سیاسی اداره شهر مهم بوده است.

کریستن سن در توضیح اهمیت شغل ارگبندی در عصر ساسانی از قول تئوفیلاکتوس سیموکاتا مورخ یونانی می‌نویسد: خانواده ای که ارتبیدوس نام دارد دارای امتیاز شاهی و عهده دار نهادن تاج بر سر شاهنشاه است.^{۸۲} به نظر می‌رسد ارتبیدوس^{۸۳} مبدل ارگبیدس که همان ارگبذ می‌باشد و اردشیر بابکان این منصب مهم لشکری را به خانواده سلطنتی ساسانی اختصاص داد. طبری معتقد است در عصر ساسانی مقامات مهم نظامی مانند ایران سپاهبذ «ارتیشتاران سالار» بعد از مقام ارگبندی قرار داشته است.^{۸۴} شاید علت چنین امری این بوده که اردشیر بابکان می‌خواست مقام اولیه خویش را بسیار ارزشمند نشان دهد.

طبری در ادامه وقایع اوایل عصر ساسانی می‌نویسد: «... چون کار به اردشیر رسید از عهده برآمده جمعی از منجمان و پیشگویان از زایچه خوب وی خبر دادند و گفتند پادشاه ولایتها می‌شود و اردشیر فروتنی می‌کرد و پیوسته خبر شایع تر می‌شد تا اینکه شبی خواب دید فرشته ای بالای سرش نشسته است و می‌گوید خدا پادشاهی ولایات بدو خواهد سپرد و آماده اینکار باشد...»^{۸۵} این قسمت از گفته های طبری متأثر از افسانه هائی چون کارنامک و داستانهای است که معمولاً در روایات شرقی برای توجیه سلطنت شاهان و به قدرت رسیدن آنها به طریق غیر معمول نقل می‌شود. نویسنده در این بخش از واقعیات تاریخی فاصله گرفته است. طبری در شرح حوادث بعدی به بیان جنگهای اردشیر برای کسب قدرت در سرزمین دارابگرد و سایر مناطق فارس پرداخته است. بر اساس نوشته طبری اردشیر بابکان در اولین نبرد خود موفق شد بر پادشاهی به نام «فاسین» که در ناحیه چوپانان (گوپانان) حکومت می‌کرده، غلبه یابد. چوپانان نام محلی در شمال دریاچه بختگان نزدیک شهرنی ریز بوده است. این شهر در عصر ساسانی جزء ولایت دارابگرد بوده است.^{۸۶} اردشیر پس از تصرف چوپانان به ناحیه دیگری به نام کونس (کونس) حمله برد و پادشاه آنجا را که منوچهر نام داشته مغلوب نمود. سپس شهر «لرویر» را به تصرف در آورد و

«دارا» پادشاه این ولایت را از میان برد. به این ترتیب اردشیر در ولایت بزرگ دارابگرد به موفقیت‌های قابل توجهی دست یافت.

طبری، ابن اثیر و مورخین دیگر به موقعیت جغرافیائی دقیق این مناطق و زمان وقوع حوادث اشاره ای نکرده اند.^{۸۷} به همین جهت تاکنون مشخص نشده است این مناطق در کدام ناحیه ولایت دارابگرد یا فارس قرار داشته اند. در هر حال، اردشیر پس از غلبه بر این مناطق از طرف خود پادشاهانی بر آنجا گمارد. سپس شرح پیروزیهای خود و تسلط بر ولایت بزرگ دارابگرد و شاهان محلی ناحیه، به پدرش پاپک نوشت و از وی خواست با حمله به مقرر پادشاهی گوچیهر او را از میان بردارد.^{۸۸} ظاهراً اردشیر پس از این فتوحات که بنا به نوشته کتیبه شهر شاپور در سال ۲۰۸ م. بوده است تنها مانع موجود در راه فرمانروائی خود بر سرزمین پارس را پادشاه بازرنگی دانسته است. این نکته نشان دهنده این موضوع است که در اوایل عصر ساسانیان، فارس تنها دارای سه ناحیه مهم و آبادان شامل: استخر، دارابگرد و نسا (بیضا) بوده است.

دارابگرد در زمان اردشیر بابکان

فقدان اسناد و مدارک کافی سبب گردیده نتوانیم تصویر روشنی از اوضاع سیاسی اجتماعی شهر دارابگرد در زمان حکومت اردشیر بابکان ارائه دهیم. بر مبنای اطلاعات تاریخی اندکی که وجود دارد اردشیر بابکان مدتی نسبتاً طولانی (از حدود هفت سالگی تا زمان به قدرت رسیدن) در شهر دارابگرد اقامت داشته است. طبعاً در این مدت اقداماتی از سوی وی در جهت تشکیل یک ساختار جدید سیاسی - نظامی (متناسب با اهداف مورد نظر) و همچنین عمران و آبادی منطقه صورت گرفته است. چنانچه ابن اثیر متذکر شده اردشیر در دارابگرد کارهای خیر فراوان انجام داده است.^{۸۹}

دارابگرد پس از اردشیر بابکان

از اوضاع تاریخی شهر دارابگرد پس از تاجگذاری اردشیر بابکان و انتقال پایتخت به تیسفون آگاهی زیادی به دست نیامده است. ظاهراً این شهر بعنوان مرکز ولایت دارابگرد و یکی از کوره

های پنجگانه فارس در دوره ساسانیان اهمیت خود را حفظ کرده است. این ناحیه از دوره اردشیر به بعد در تملک خاندان شاهی درآمده و اداره امور آن پیوسته بر عهده یکی از افراد آن خاندان بوده است. از جمله خسرو پرویز پادشاه مشهور ساسانی پس از کسب قدرت حکومت شهر دارابگرد را به یکی از شاهزادگان ساسانی به نام شاهپور واگذار کرده است.

حکیم فرزانه طوس در این مورد فرموده است:

نیش‌تند منش‌سور ایرانیان	برسم بزرگان و فرخ مهان
خراسان سراسر به گس‌تهم داد	بفرمود تا نو کند رسم و داد
چو بر کام او گشت گردنده چرخ	ببخشید داراب گرد و صطرخ ^{۹۰}
بفرمود تا سوی شاپور برد	پرستنده و خلعت او را سپرد ^{۹۱}

همچنین در دوران یزدگرد سوم آخرین شاهنشاه ساسانی حکومت شهر دارابگرد بر عهده هرید داماد وی بوده است.^{۹۲} از سوی دیگر آثار چند آتشکده مهم پیرامون شهر دارابگرد دلیل بر اهمیت این ناحیه بوده است. مهمترین آتشکده فارس و یکی از سه آتشکده مقدس زردشتیان به نام کاریان در ولایت دارابگرد قرار داشته است.^{۹۳}

فتح دارابگرد توسط سپاهیان اسلام

در خصوص چگونگی فتح دارابگرد توسط مسلمانان که نخستین بار در سال ۲۳هـ.ق صورت گرفته، مورخین و نویسندگان ایرانی - اسلامی متفاوت به نقل آن پرداخته اند. در مجموع این حادثه را دو گونه بیان کرده اند. گروهی از مورخین که در راس آنها بزرگانی چون طبری و ابن اثیر قرار دارند، معتقدند که فتح اولیه دارابگرد در سال ۲۳هـ.ق در جریان لشکرکشی سپاهیان عرب به فرماندهی ساریه بن زینم کنانی صورت گرفته است.^{۹۴} در اخبار این مورخین هیچ گونه اشاره ای به پیشنهاد صلح اهالی دارابگرد و پرداخت جزیه نشده است و از مقاومت و سرسختی اهالی این شهر در برابر سپاهیان ساریه سخن به میان آمده است. بنحوی که سرنوشت سپاهیان عرب در دارابگرد موجب نگرانی شدید خلیفه دوم عمر بن خطاب گردیده بود. گروه دیگری از مورخین مانند بلاذری و ابن بلخی اعتقاد داشته اند که شهر دارابگرد در فاصله سالهای ۲۳-۲۲هـ.ق مورد

تهاجم سپاهیان عرب به فرماندهی عثمان بن ابی العاص قرار گرفته و این شهر در برابر سپاه مسلمین بدون هیچ گونه مقاومتی تسلیم شده و اهالی با پرداخت جزیه از تعرض مصون مانده اند.^{۹۵}

بر اساس نقل هر دو گروه از مورخین شهر دارابگرد در سال ۲۳هـ ق در زمره مناطق مفتوحه محسوب شده است. در این میان روایات طبری و ابن اثیر که فتح دارابگرد را به ساریه بن زنیم کنانی نسبت داده اند می تواند از صحت و اعتبار بیشتری برخوردار باشد. زیرا عثمان بن ابی العاص ماموریت فتح مناطق مهم دیگری مانند شهر استخر را عهده دار بوده است.^{۹۶} احتمال اینکه همزمان ماموریت فتح دارابگرد نیز به وی واگذار شده باشد با توجه به اهمیت و وسعت منطقه بعید به نظر می رسد.

نتیجه گیری

در این پژوهش تلاش گردیده است نقش و جایگاه تاریخی شهر کهن دارابگرد در تاریخ و تمدن استان فارس و سرزمین ایران مشخص گردد. بر مبنای مطالعات باستان شناسی قدمت تمدن و زیستگاههای انسانی در ناحیه دارابگرد به هزاره های ششم و پنجم قبل از میلاد مقارن با تمدن سیالک دو کاشان می رسد. از طرفی پیوند تاریخ اساطیری با تاریخ حقیقی این شهر سبب ایجاد ابهام در بخش هایی از دوران تاریخی آن گردیده است. بنای این شهر در آثار و نوشته های مورخین و جغرافیادانان متقدم به داراب پسر بهمن پسر اسفندیار پادشاه اساطیری ایران نسبت داده شده است، اما بر اساس اسناد، آثار و شواهد تاریخی، همچنین تطبیق تاریخ اساطیری با تاریخ حقیقی می توان تصویری کلی از اوضاع این شهر در دوران باستان ارائه داد. موقعیت ویژه شهر قدیم دارابگرد در شرق استان فارس و دارا بودن اراضی وسیع حاصلخیز همچنین قرار گرفتن آن بر سر راه مهم فارس و بنادر هرمز و ساختار فیزیکی منحصر به فرد شهر به عنوان اولین شهر مدور در داخل فلات ایران، سبب اهمیت این شهر در دوره هخامنشیان گردیده است. از سوی دیگر دارا بودن حکومت نیمه مستقل در دوره اشکانیان که به نام امیر آن در آثار مورخینی مانند: طبری اشاره شده است، همچنین انتخاب شهر دارابگرد به عنوان اولین مقر اردشیر بابکان و استقرار یکی از ضرابخانه های بزرگ ایالت پارس در این شهر، وجود یکی از سه آتشگاه مهم

زردشتیان به نام کاریان در ولایت دارابگرد، از شاخصه های برجسته این شهر در دوران باستان تاریخ ایران می باشد. توجه خاص خاندان ساسانی به شهر دارابگرد که سبب شده بود حکومت این شهر تا پایان دوره ساسانی در اختیار شاهزادگان و درباریان قرار گیرد، از دیگر مشخصه های اهمیت آن می باشد. شهر دارابگرد در سال ۲۳ هـ.ق در زمان خلافت عمر بن خطاب توسط سرداران عرب بفرماندهی ساریه بن زینم کنانی فتح گردید و دوره ای جدید در تاریخ این شهر آغاز شد.

پی نوشت

- ۱- دار در لغت فارسی به معنای پرورنده و در عربی به معنای خانه، شهر و جایگاه آمده است.
- ۲- در متون قدیمی به نامهای دربجرد، درابجرد، دربجید، داربجید، داراگرد و ... نیز آمده است.
- ۳- فسائی، میرزاحسن حسینی، فارسنامه ناصری، جلد دوم، به تصحیح و تحشیه منصور رستگار فسائی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۷، ص ۱۳۰۶.
- ۴- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، جلد سوم، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۷۰، ص ۳۲۵.
- ۵- بهار، محمدتقی، بهار و ادب فارسی، به تصحیح محمدگلبن، تهران، انتشارات کتب جیبی، ۱۳۷۰، ص ۲۲۴.
- ۶- گیرشمن، رمان، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰، ص ۳۲۴.
- ۷- مشکور، محمدجواد، جغرافیای تاریخی ایران باستان، تهران، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۷۱، ص ۵۵۸.
- ۸- سامی، علی، تمدن هخامنشی، دو جلدی، جلد اول، شیراز، انتشارات فولادوند، ۱۳۷۱، ص ۲۷.
- ۹- منطقه خسویه هم اکنون جزء بخش های تابعه شهرستان جدید التاسیس زرین دشت می باشد.
- ۱۰- سامی، تمدن هخامنشی، همان، ص ۲۷.
- ۱۱- همان.

- ۱۲- روستای بیزدان در منطقه هشیوار و بخش مرکزی داراب قرار گرفته است. ر.ک: مهاجر، محمدباقر (۱۳۸۰) تاریخچه مختصر شهرستان داراب، داراب، ناشر مؤلف، ص ۱۲
- ۱۳- روستای کرسیا در ناحیه فسارود و غرب شهر داراب قرار گرفته است. همان، ص ۱۳
- ۱۴- بیات، عزیزاله، کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۳، ص ۳۱۶
- در برخی منابع ارتفاع شهرستان داراب را از سطح دریا ۱۱۵۰ متر، ۱۱۳۰ متر و ۱۰۵۰ متر و ۱۱۸۰ متر نیز ذکر کرده‌اند. برای مثال ر.ک شکور، غلام علی، جغرافیای داراب، شیراز: انتشارات رز، ۱۳۷۳، ص ۱۲
- ۱۵- سیدعبدالعلی کمانه در رساله کارشناسی ارشد (۱۳۷۰) خود در دانشگاه اصفهان بلندترین قله داراب را ساردویه با ۳۱۲۶ متر ذکر نموده است. ر.ک همان، ص ۱۳
- ۱۶- مساحت تقریبی این ناحیه یک چهارم مساحت کل شهرستان داراب می باشد.
- ۱۷- گیاهان دیگری مانند: سرو کوهی، جاشیر، انگوزه، بنه و کلخننگ نیز در ناحیه کوهستانی داراب می روید.
- ۱۸- حداقل و حداکثر درجه حرارت و برودت شهرستان داراب به ترتیب ۴۶+ و ۵- می باشد ر.ک، شکور، جغرافیای داراب، همان، ص ۲۷
- ۱۹- محصول پنبه داراب به جهت مرغوبیت مورد پذیرش کشورهای اروپایی به ویژه فرانسه می باشد، که مقدار زیادی به این کشور صادر می شود.
- ر.ک انصاری، محمد علی (مهرماه ۱۳۸۷) روزنامه خبر جنوب، مصاحبه مطبوعاتی مدیر عامل شرکت تعاونی پنبه کاران داراب، ص ۵
- ۲۰- شهرستان داراب تا سال ۱۳۳۶ به عنوان یکی از بخش های شهرستان فسا بوده که از آن سال به بعد به شهرستان تبدیل شد. ر.ک آزما، حسین، شهر من داراب، شیراز: نشر زر، ۱۳۷۲، ص ۳۹
- ۲۱- ابن حوقل، ابوالقاسم محمد، صوره الارض، ترجمه محمد جعفر شعار، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۶، ص ۳۴
- ۲۲- مقدسی، مطهر بن طاهر، البدء التاریخ، ترجمه و مقدمه شفیع کدکنی، شش جلدی، جلد دوم، تهران: نشر آگه، ۱۳۷۴، ص ۵۰۹
- ۲۳- شاهنامه، جلد سوم، همان، ص ۳۲۰
- ۲۴- همان، ص ۳۲۱

- ۲۵- همان ، ص ۳۲۲ .
- ۲۶- همان .
- ۲۷- همان ، ص ۳۲۳ .
- ۲۸- همان .
- ۲۹- همان .
- ۳۰- همان ، ص ۳۲۴ .
- ۳۱- اصفهانی ، حمزه، تاریخ پیامبران و شاهان (سنی الملوک الارض و الانبیاء) ، ترجمه محمد جعفر شعار ، تهران : انتشارات امیر کبیر ، ۱۳۶۷، ص ۳۹ .
- ۳۲- شاهنامه ، همان.
- ۳۳- ابن بلخی، فارسنامه ، به تصحیح گای لسترنج ، چاپ اول ، تهران : انتشارات دنیای کتاب ، ۱۳۶۳، ص ۵۵.
- ۳۴- همان.
- ۳۵- دیاکونف ، میخائیل، تاریخ ماد ، ترجمه کریم کشاورز ، تهران : انتشارات پیام، ۱۳۵۷، ص ۳۲۰ .
- ۳۶- ایران از آغاز تا اسلام ، همان ، ص ۱۲۴ .
- ۳۷- پیر نیا معتقد است که چیش پیش دوم موفق شد سرزمین انشان را به کنترل خود در آورد . رک پیرنیا ، حسن، ایران باستان ، سه جلدی ، جلد اول ، تهران : انتشارات دنیای کتاب ، ۱۳۷۰، صص ۲ - ۲۳۰.
- ۳۸- سامی، تمدن هخامنشی ، همان ، ص ۲۹ .
- ۳۹- همان ، ص ۱۱۵ .
- ۴۰- همان ، ص ۱۱۷ .
- ۴۱- دیاکونوف، تاریخ ماد، همان ، ص ۳۸۸ .
- ۴۲- هرودت، تواریخ، ترجمه ع. وحیدمازندرانی، تهران، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۸، ص ۷۳ .
- ۴۳- روستای مادوان در ناحیه فسارود داراب و در فاصله بیست و پنج کیلومتری غرب شهرداراب قرار گرفته است.
- ۴۴- ثعالبی نیشابوری ، عبدالملک بن محمد بن اسماعیل، تاریخ ثعالبی غرراخبارملوک الفرس و سیرهم ، ترجمه محمد فضائی، تهران، نشر نقره، ۱۳۶۸، ص ۲۴۸ .

- ۴۵- طبری ، محمد بن جریر، تاریخ الرسل والملوک ، ترجمه ابوالقاسم پاینده ، شانزده جلدی ، جلد دوم ، تهران : انتشارات اساطیر ، ۱۳۶۸، ص ۴۸۸ .
- ۴۶- ابن اثیر ،عزالدین ابوالحسن علی، اخبارایران ازالکامل ، ترجمه ابراهیم باستانی پاریزی ، تهران : نشر دنیای کتاب ، ۱۳۶۵ ، ص ۴۳ .
- ۴۷- ابن بلخی، فارسنامه ، همان ، ص ۵۵ .
- ۴۸- اصفهانی، تاریخ پیامبران و شاهان (سنی الملوک الارض والانبیا) ، همان ، ص ۳۹ .
- ۴۹- خواندمیر، غیاث الدین، حبیب السیر ، چهار جلدی ، جلد دوم ، به کوشش دبیرسیاقی ، تهران : نشر کتابفروشی خیام ، ۱۳۶۳ ، ص ۲۰۷ .
- ۵۰- اصفهانی، تاریخ پیامبران و شاهان (سنی الملوک الارض والانبیا) ، همان ، ص ۳۷ .
- ۵۱- پیرنیا، ایران باستان ، همان ، صص ۵۴۵-۵۴۰ .
- ۵۲- ناحیه تاریخی فرگ در ۱۰۰کیلومتری شرق شهرداراب و درمسیرجاده داراب - بندرعباس قرار گرفته است .
- ۵۳- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام ، همان ، ص ۲۵
- ۵۴- کریستن سن ، آرتور، ایران در زمان ساسانیان ، ترجمه رشید یاسمی ، تهران : انتشارات دنیای کتاب ، ۱۳۶۷ ، ص ۱۴۳ .
- ۵۵- زرین کوب ، عبدالحسین، تاریخ مردم ایران ، دوجلدی ، جلد اول ، تهران : انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴ ، ص ۴۱۳ .
- ۵۶- کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان ، همان ، ص ۱۰۶ .
- ۵۷- همان ، ص ۱۰۷ .
- ۵۸- آزاد، ابوالکلام، کوروش کبیر ، ترجمه محمد ابراهیم باستانی پاریزی ، تهران: انتشارات کوروش، ۱۳۶۹ ، صص ۱۲۲ و ۱۶۱ و ۱۴۵ .
- همچنین دیولافوا ، ژان، ایران کلد و شوش ، ترجمه علی محمد فره وشی ، تهران : انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۶۸، ص ۳۹۱ .
- ۵۹- اشکانیان (۲۵۰ ق. م تا ۲۲۴ م) .ر.ک گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام ، همان ، صص ۲۸۶ و ۲۴۷ .
- ۶۰- کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان ، همان ، ص ۱۰۶ .
- ۶۱- همان .

- ۶۲- گیرشمن، همان ، ص ۱۳۳ .
- ۶۳- همان .
- ۶۴- ایران از آغاز تا اسلام ، همان ، ص ۳۲۵ .
- ۶۵- تیسفون پایتخت پرآوازه ساسانیان به جا مانده از عهد پارتیان و وارث نقش باستانی بابل بوده است . ر.ک فرای ، ر.ن. تاریخ ایران پژوهش دانشگاه کمبریج ، ترجمه حسن انوشه ، جلد چهارم ، تهران : انتشارات امیر کبیر ، ۱۳۸۰، ص ۱۸ .
- ۶۶- هترة قلعه مستحکم پارتی در سرحد کشورهای ایران و روم در بین النهرین بوده است . ر.ک مشکور ، محمد جواد، تاریخ سیاسی ساسانیان ، دو جلدی ، جلد اول ، تهران : انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۴، ص ۱۵۶ .
- ۶۷- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام ، همان ، ص ۳۲۵ .
- ۶۸- لوکونین ، ولادیمیر، تمدن ایران ساسانی، ترجمه عنایت الله رضا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵، ص ۴۰ .
- ۶۹- کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان ، همان ، ص ۱۰۶ .
- ۷۰- طبری، تاریخ الرسل و الملوک ، جلد دوم ، همان ، ص ۵۸۳ .
- ۷۱- کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان ، همان ، ص ۱۰۷ .
- ۷۲- همان ، ص ۱۰۸ .
- ۷۳- کتیبه کعبه زرتشت در نقش رستم . همچنین ر.ک کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان ، همان ، ص ۱۰۶ .
- ۷۴- طبری، تاریخ الرسل والملوک ، جلد دوم ، همان ، ص ۵۸۰ .
- ۷۵- کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، همان ، ص ۱۰۶ .
- ۷۶- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام ، همان ، ص ۳۴۷ .
- ۷۷- پیرنیا، ایران باستان ، ص ۲۷۹ .
- ۷۸- زرین کوب ، عبدالحسین، روزگاران تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی ، تهران : انتشارات سخن ، ۱۳۸۴، ص ۱۸۳ .
- ۷۹- ابن اثیر ، عزالدین ابوالحسن علی، الکامل ، ترجمه ابوالقاسم حالت و دیگران ، سی و دو جلد ، جلد اول ، تهران : شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب، ۱۳۶۵، صص ۸-۱۶۷ .
- ۸۰- پیرنیا، ایران باستان ، همان ، ص ۲۷۹ .

- ۸۱- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، همان ، ص ۱۵۶ .
- ۸۲- Artabides
- ۸۳- کریستن‌سن، ایران در زمان ساسانیان ، همان ، ص ۱۳۷ .
- ۸۴- طبری، تاریخ الرسل والملوک ، جلد سوم ، همان ، ص ۸۶۹ .
- ۸۵- همان، جلد دوم ، ص ۵۸۴ .
- ۸۶- همان ، ص ۵۸۳ .
- ۸۷- همان ، ص ۵۸۴ و ابن‌اثیر، الکامل ، جلد اول ، همان ، ص ۱۶۸ .
- ۸۸- شهرهای اردشیر خوره و قباد خوره بعداً توسط اردشیر بابکان (۲۴۰-۲۲۴ میلادی) و قباد (۴۸۸-۵۳۲ میلادی) ساخته شده اند . رک مشکور، تاریخ سیاسی ساسانیان ، جلد اول ، همان صص ۹۴ و ۶۵۵ .
- ۸۹- الکامل ، همان .
- ۹۰- اصطخر ، استخر .
- ۹۱- شاهنامه ، جلد چهارم ، همان ، ص ۴۹۲ .
- ۹۲- بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان ، ترجمه احمد توکل ، تهران : انتشارات نقره ، ص ۵۴۱ و حسین فسایی، فارسنامه ناصری، جلد اول ، همان ، ۱۳۶۷، ص ۱۸۰ .
- ۹۳- بلاذری، فتوح البلدان ، همان ، ص ۵۴۳ .
- ۹۴- طبری، تاریخ الرسل والملوک ، جلد پنجم ، همان ، ص ۲۰۱۱ و ابن‌اثیر، الکامل ، جلد سوم ، همان ، ص ۲۱ .
- ۹۵- فتوح البلدان ، همان ، ص ۵۴۱ و فارسنامه ، همان ، ص ۱۱۵ .
- ۹۶- اخبار ایران از الکامل ، همان ، ص ۲۶۴ .